

مبانی و زمینه‌های مردم‌شناسی در گلستان سعدی

دکتر سیداحمد حسینی کازرونی

انگیزه اصلی در کارهای تحقیقاتی، همانا دستیابی به اموری است که زیر پوششهایی از ابهامات و مجهولات قرار گرفته‌اند و آدمی را به حکم غریزه کنجکاو و حقیقت‌جویی، میل دارد آن پرده‌ها را کنار زند و چهره حقیقت را روشن و خالی از شوایب گرداند.

مطالعه گلستان سعدی، علاوه بر فواید ادبی که نصیب خواننده می‌گرداند، گوشه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم مردم را در این کتاب نمایان می‌سازد. که هر یک در خور توجه و استقصا هستند.

این نکات به منزله سرنخها و رهنمودهایی می‌باشند که به مدد آنها، جوامع قبلی را باز می‌شناسیم و با افکار، آثار فرهنگ و ایده‌های آنان آشنا می‌شویم.

این آشنایی از حیث وسعت و تنوع، کمتر از سیر در آفاق و انفس نیست. از آنجا که گلستان سعدی در یکی از پر آشوب‌ترین و جنجالی‌ترین ادوار تاریخی ایران به وجود آمده، مثل آئینه‌ای تابناک، چهره قرن هفتم و قبل از آن را در این اثر بطور مستقیم می‌توان دید. سعدی، چون مردی جهان‌بین و ژرف‌نگر است مسلماً سخنان او مهم و متأثر از اوضاع زمان است.

حال، قبل از آن که به بحث و کنکاش درباره خصوصیات ازدواج، تشکیل خانواده،

علائق زندگی زناشویی و اختلافات زوجین از نظر سعدی آشنا شویم، لازم است که سعدی و گلستانش را از دیدگاه تنی چند از متفکران بشناسیم.

سعدی و گلستان از دیدگاه اندیشمندان

می‌دانیم که کتب ادبی، یکی از وسایل و شاید بهترین منبعی باشند که می‌توانند، ما را با افکار و آرای گذشتگان آشنا سازند، هر چند نویسنده، چنین قصدی نداشته باشد. دلیل این امر آن است که معمولاً هر نویسنده و گوینده‌ای، کم و بیش زبان‌گویای جامعه خویش است و کمتر نویسنده‌ای است که به مسایل و حوادثی که در پیرامون وی می‌گذرد، بی‌اعتنا باشد و به فرض این که چنین کسی یافت شود، عنوان نویسنده و اندیشمند، بروی صدق نخواهد کرد. پس اگر نویسندگان و متفکران شرق و غرب درباره سعدی و آثارش به ایراد نظر می‌پردازند، به سبب افق باز فکری و دید جهان بین سعدی است.

"هنری ماسه" دانشمند معروف فرانسوی (۱۸۶۶-۱۹۶۹) در اثر معروفی بنام "تحقیق درباره سعدی" علاوه بر تحقیق درباره اثر او به پژوهش درباره اندیشه‌ها و گرایشهای سعدی از جنبه‌های دینی، اخلاقی و اجتماعی پرداخته و به تحلیل و ترسیم خطوط و حوزه‌های فرهنگی متعددی دست می‌زند که سعدی با آنها برخورد و حشر و نشر داشته است. در جایی می‌گوید:

حس می‌کنم که سعدی بین "جبر" که نسبت رسوم بر وی تحمیل کرده و "اختیار" که از الهامات قلبی او سرچشمه می‌گیرد، در تکاپو است.^۱

معنای نظریه "ماسه" در این مورد، آن است که سعدی نه مطلقاً در ردیف جبریون است و نه در بست، در محدوده اختیار، بلکه در عرصه کشاکش این دو، زبانش چون

شمشیری است قاطع که هر دوی آنها را می‌برد. زبانی که در عین قاطعیت و صلابت، گاه چون حریر نرم و چون نسیم خوش اسحار، روح نواز می‌گردد. مثلاً "از خصائص بزرگ او که در نویسندگان و شاعران هم عصرش، کمتر دیده می‌شود، دلیری و شهامتی است که در بیان افکار خود دارد. در دورهٔ ترکتازی مغول و جباران دست نشاندهٔ آنان که هر یک، از امارت و ریاست، جز کامجویی و قدرت‌طلبی، تصویری نداشته‌اند، این سعدی است که بی‌پرده و قاطعانه، تیغ زبان را برمی‌کشد و در برابر ظالمان، از مظلومان و ارامل و ایتام دفاع می‌کند.

این همه هیچ است، چون می‌بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار "امرسون" نویسنده و متفکر آمریکایی در قرن نوزدهم میلادی، دربارهٔ سعدی می‌گوید: سعدی به زبان همه ملل و اقوام عالم سخن می‌گوید و گفته‌های او مانند "هومر و شکسپیر" همیشه تازگی دارد. او کتاب گلستان را یکی از اناجیل و از کتب مقدسهٔ دیانتی جهان می‌داند و معتقد است که دستورهای اخلاقی آن، قوانین عمومی و بین‌المللی است.^۲

حال به شعار جهان شمول او بنگریم که: "از هرکسی که می‌شنوی نامکرر است":^۳

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

مرحوم محمد علی فروغی، می‌نویسد: سعدی مانند فردوسی، مولوی و حافظ، نمونه، انسان متمدن حقیقی در روزگار خود است. آثار این بزرگواران، خلاصه و جوهر تمدن چند صد سالهٔ مردم است. ایرانیان باید این میراث‌های گرانبها را که از نیاکان به ایشان رسیده است، قدر بدانند.^۴

اما، نظر دکتر عبدالحسین زرین کوب درباره اهمیت متون ادبی و اسناد و مدارک مکتوب در زمینه مردم‌شناسی تاریخی، ما را به مقصودی که در نگارش این مقاله است، نزدیکتر می‌کند. او می‌گوید: در باب احوال خانواده و روابط بین افراد در درجه اول، کتب فقه و حدیث و اخلاق است و نیز کتب تاریخی و دواوین و ادب که در باب احوال خانواده و آداب مربوط به ازدواج و تربیت اولاد و امثال آنهاست که از این مآخذ می‌توان، اطلاعات مهمی به دست آورد. اکنون که اهمیت وجودی سعدی و آثار و افکار این مصلح ایرانی را از زبان تنی چند از دانشمندان نقل کردیم، به تشریح بخش مربوط به ازدواج، تشکیل خانواده و... از نظر سعدی می‌پردازیم.

ازدواج و جلوه‌های آن در گلستان سعدی:

در بررسی گلستان سعدی، به موضوعات و مفاهیمی در باب ازدواج و مناسبات زوجین و سازمان خانواده و تربیت فرزندان و مسایل و مشکلات زندگی خانوادگی و طلاق و جدایی و مانند آنها برمی‌خوریم که ما را تا حد زیادی، به نحوه زندگی مردم در عصر سعدی نزدیک می‌سازد.

هر چند که ممکن است غالب این داستانها و تمثیلات، براساس تخیلات صرف و افکار شاعرانه، خلق شده باشند، ولی فراموش نمی‌کنیم که فکر و ایده هر شاعر و نویسنده‌ای، خواسته و یا ناخواسته، بازتابی از زمان اوست. بنابراین از تمثیلات و قصص مندرج در گلستان، به عنوان ابزاری مطمئن برای شناخت ویژگیهای اجتماعی قرن هفتم، می‌توان بهره‌مند شد. به عنوان مثال به حکایت زیر می‌نگریم:

«یکی از ملوک را کنیزکی چینی آوردند، خواست در حالت مستی، با وی جمع آید، کنیز ممانعت کرد، ملک در خشم رفت و مراورا به سیاهی بخشید...»

ادامه داستان چنین است که سحرگاه، پادشاه از حالت مستی بدرآمد و کنیزک را خواست و چون دریافت که غلام سیاه او را تصاحب کرده، دستور داد تا غلام را از بام قصر به زیر افکنند. باز، وزیر نیک نفس شفاعت کرد و با گفتن لطفه‌ای، خاطر شاه را شاد ساخت و موجبات بخشش غلام را فراهم آورد، به علاوه شاه کنیزک را نیز به او بخشید. رسم غلام و کنیز داشتن یا کنیز را به عنوان تحفه فرستادن و با کنیز پیشکشی، ازدواج کردن در این عصر، امری معمول و متعارف بوده است.

در متن حکایت، سعدی اشاره‌ای ندارد به این که بین شاه و کنیزک، خطبه‌ای یا مراسم عقدی برگزار شده باشد. به علاوه نفوذ مرد در خانواده، آن هم شاه تا حدی است که با داشتن زن و فرزند، می‌تواند طبق رسم زمان با کنیزکان مباشرت کند، بدون آنکه از سوی همسر یا همسران، مورد اعتراض واقع شود.

درست است که در گذشته به دلیل تنگناهای اقتصادی و تا حدی دلایل مذهبی و اخلاقی، چند زنی، امری بسیار شایع بوده، ولی این امر که در دربارها و مراکز قدرت حکام و امرا به صورت حرمسرا درآمده و از حس تنوع طلبی و زیاده‌جویی حاکم ناشی می‌شده، منتج بدان گردیده که برده‌داری که یکی از ننگ بارترین برگهای تاریخ انسانی است، شاید در این مسأله، نقشی داشته است.

حکایتی دیگر از گلستان که سعدی خود بازیگر نقش اول آن است، مبین اوضاع اجتماعی فرهنگی زمان سعدی است. هرچند که در خارج از مرزهای جغرافیایی امروز، صورت پذیرفته ولی به اعتبار مناسبات فرهنگی و وحدت دینی با کشور ایران، در حکم واحد است:

حکایت: از صحبت یاران دمشق، ملالتی پدید آمد، سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم، تا وقتی اسیر فرنگ شدم و در خندق طرابلس با جهودانم به کار گل

بداشتند. یکی از رؤسای حلب که مرا با او سابقه معرفتی بود، گذر کرد و بشناخت، بر حال من رحمت آورد و به ده دینارم از قید فرنگ خلاص داد و به حلب برد و دختر خود به نکاح من در آورد به کابین صد دینار، چون مدتی برآمد، دختر بدخویی و ستیزه‌جویی آغاز نهاد، همی گفتم: تو آن نیستی که پدرم از قید فرنگت خلاص داد به ده دینار؟ گفتم بلی و به صد دینار به دست توام گرفتار نمود.^۵

در تحلیل این حکایت به این مقولات از جنبه مردم‌شناسی دست می‌یابیم:

۱. اشاره سعدی به دمشق و بیابان قدس و خندق طرابلس و فرنگ به جنگهای صلیبی است که بین مسلمانان و مسیحیان اتفاق افتاد و سالها به طول انجامید.

۲. پرداخت ده دینار در قبال آزادی سعدی نشان دهنده شهرت و معروفیت اوست، حتی در خارج از ایران.

۳. دادن خونبها در برابر آزادی اسیران که اصطلاح دیگرش "فدیه" است، از رسوم بسیار کهن می‌باشد. بدیهی است مبلغ فدیه متناسب با مقام و موقعیت اسیر بوده است.

۴. گله و شکایتی که سعدی از وصلت خود با دختر رییس حلب دارد نشان می‌دهد که سعدی مدتی مدید در آنجا مقیم بوده و مشکلی از حیث زبان و حشر و نشر فرهنگی نداشته است.

۵. ازدواج بین دو طبقه فقیر و غنی، غالباً منجر به چنین ناسازگاریهایی می‌گردد. زیرا هر یک از زن و مرد، وابسته به فرهنگ طبقه خود هستند و تحمیل عقیده خود به طرف مقابل غالباً ناموفق است و نتیجه این برخوردها پس از مشاجرات و مجادلات، جدایی است. دختر رییس حلب که از حیث اقتصادی در مرتبه‌ای برتر از سعدی است، زندگی خانوادگی را از دید مادیات و درهم و دینار می‌نگرد و سعدی شاعر پیشه و جمال پرست و زیبایی شناس، طالب عشق و محبت به دور از محاسبات و

موازین مادی است. پس سازش این دو با هم، چیزی مثل آب و آتش است و به هر حال، اجتماع ضدین محال.

۶. با این همه نرمخویی و ملاطفت سعدی، مانع از برخوردهای خشونت بار بوده و در نهایت، با آرامی و ملایمت به جدایی انجامیده است.

۷. سعدی از فرجام این ازدواج سخنی نگفته، لکن به سیاق عبارت مسلم است که آن پیوند، پایانی جز گسستن نداشته است و سعدی، چنانکه مجرد سفر را آغاز کرد، مجرد هم برگشت. بازگشتی شوق آمیز و سرشار از عشق به زاد و بوم: سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد

مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

حاصل چنین تجربه تلخی است که در گلستان به صورت تمثیلی منظوم خلق می شود.

حکایت

دخترک را به کفشدوزی داد	پیرمردی لطیف در بغداد
لب دختر که خون ازو بچکید	مردک سنگدل چنان بگزید
پیش داماد رفت و پرسیدش	سامدادان پدر چنان دیدش
چند خایی لبش نه انبان است	کای فرومایه این چه دندان است؟
هزل بگذار و جد از او بردار	به مزاحت نگفتم این گفتار
نرهد جزبه وقت مرگ از دست ^۶	خوی بد در طبیعتی که نشست

عناصر فرهنگی مندرج در این داستان کوتاه در خور تأمل است :

نخست، پدر پیری که دختر خود را به عقد کاسبکاری کم مایه در می آورد. چنین

پدري بر اثر مهر و علاقه وافر نسبت به فرزند، مراقب حال و کار دختر خویش است. این ویژگی در اغلب جوامع کوچک وجود دارد که پدر و مادر تا پایان حیات، چتر حمایت خود را از سر فرزندان بر نمی‌دارند. فرزندان در این گونه خانواده‌ها، سخت اتکالی بار می‌آیند و از خود استقلال رای و عمل ندارند. افراد این گروه‌ها، همچنین سخت اسیر ستهای خرافه آمیزند. نمود دیگر این قضیه، آن است که سابقاً، سعی خانواده بر این بوده است که دختر خود را به طبقه کاسبکار شوهر دهد که بی‌آزار و اهل مدارا هستند و به اصطلاح "الكاسب حبيب الله" درباره آنها می‌گویند. خانواده از آمیزش و وصلت کردن با طبقات سپاهی و دیوانی بیم داشتند، چه در صورت بروز اختلاف، همیشه حق را به آنها می‌دادند. در اصطلاح قدیم، طبقات اداری و دیوانی و لشکری را "اهل ظلمه" می‌گفتند. پس کاسب را هر چند در آمدش اندک بود، ترجیح می‌دادند. درآمدی کم، ولی دایم که احتمال قطع شدنش مثل حقوق اهل دیوان نمی‌رفت و به قول قدیمی‌ها "آب باریکه‌ای" بود. اما نمود تربیتی قضیه، آن که هر کسی را خوی و خصلتی است که از وجود وی به آسانی زدوده نمی‌شود. کفشگر در هنگام کار، چرم و تیماچ را با دندان می‌گیرد و می‌کشد. و به همین سبب است که پدر پیر، وقتی لب مجروح دختر را می‌بیند شغل پست و خوی بدکفشگر را به وی یادآور می‌شود و به اصطلاح وی را ملامت می‌کند که تو چون پوست را با دندان می‌کشی.... به طوری که ملاحظه می‌شود، سعدی با طرح این تمثیل، همه رای و پیام خود را داده و به همه مقاصد تربیتی، اجتماعی، فرهنگی خود رسیده است.

در حکایتی که اینک از گلستان نقل خواهیم کرد، به پاره‌ای از رسوم و عقاید می‌رسیم. که در گذشته‌های دور معمول بوده، ولی امروز مانشانی از آنها نمی‌بینیم.

حکایت: یکی را زنی، صاحب جمال درگذشت و مادر زن فرتوت به علت کابین

"مهریه همسر" در خانه متمکن بماند. مرد از محاورت او به جان بنجیدی و از مجاورت او، چاره ندیدی تا گروهی آشنایان به پرسیدن آمدند. یکی گفت: چگونه‌ای در مفارقت یار عزیز؟ گفت، نادیدن زن بر من چنان دشوار نمی‌آید که دید مادر زن!

گل به تاراج رفت و خار بماند	گنج برداشتند و مار بماند
دیده برتارک سنان دیدن	خوشر از روی دشمنان دیدن
واجب است از هزار دوست برید	تا یکی دشمنت نباید دید ^۷

معاشرت آدمیان در یک کانون، در صورتی توأم با رضایت خاطر است که دو فرد یا افرادی که با هم معاشر می‌شوند از حیث سن و سال و افکار و معتقدات فرهنگی و ایده‌ها و ... وجوه مشترک داشته باشند، سبب این که رشته الفت مابین دو تن استحکام و دوام می‌یابد، همانا وجود اشتراکاتی است که آن دو با هم دارند در داستان مورد تحلیل، داماد جوان و همسر مرده به سبب حقوقی که بابت کابین "مهر" همسر مدیون است و لابد امکان ادای آن را ندارد ناچار می‌شود مادر زن پیر و فرتوت را در خانه خود بپذیرد، این رسم و قراری است که امروز در جامعه مرسوم نیست و گویا در گذر زمان متروک شده است. به هر حال، برخورد داماد با مادر زن پیر، از همان نوع برخورد عروس با مادر شوهر است، یعنی اصطکاک دو نسل قدیم و جدید.

آنچه برای یکی دلچسب و گواراست، برای دیگری، دل آزار و ناگوار است. سبب اصلی این گونه تعارضات، آن است که نسل قدیم با یک سلسله افکار و آداب و عقاید خو گرفته و تغییر و تبدیل آن آراء برایش دشوار و غیرقابل قبول است. نسل جوان می‌خواهد به رسوم و آداب نو رفتار کند و نسل پیش، این را نمی‌پذیرد و این خود منشأ همه اختلافات خانوادگی است. بی‌سبب نیست که وقتی دوستان مرد از وی می‌پرسند،

در مفارقت همسر چه میکنی؟ می‌گوید:

جدایی او برای من آنقدر سخت نیست که زندگی کردن با مادر زن .

سعدی سه بیت آخر داستان را به عنوان نتیجه ذکر می‌کند که اصولاً مدار زندگی این است. گاهی دلنشین و گاهی دل آزار. گاه عناصر خوب و مطلوب از دست می‌روند و بقایای دردناک و رنج‌آور می‌مانند. و این ترتیب و توالی، همواره هست. در حکایاتی که اینک از گلستان ذکر می‌شود، سعدی بر روی یکی از نقاط حساس زندگی اجتماعی ما، انگشت نهاده است و آن عدم تناسب سنی میان مرد و زن در امر ازدواج است مسأله‌ای که از دیر باز، اختلاف‌انگیز و تفرقه‌آور بوده و متأسفانه، هنوز هم کم و بیش در جامعه ما مصداق دارد. حکایت: پیری را حکایت کنند که دختر خواسته بود و حجره به گل آراسته و به خلوت با او نشسته ... در ادامه داستان سعدی می‌گوید که پیر، زن جوان را نصیحت می‌کرد، که خدا را شکر کن که همسرت پیر و جهان‌دیده است، نه جوان و سبکسر...^۸

و سرانجام، سعدی از زبان زن جوان، این پاسخ را می‌آورد: «زن جوان را تیری بر پهلو به که پیری در کنار.»

عدم تجانس گروهی از یک سو و عدم تناسب سنی از سوی دیگر، موجب تشدید اختلافات است و در نهایت منجر به پریشان شدن بنیان جامعه و به دنبال این عیوب و نقایص است که مسایلی مانند: مهاجرت، بزهکاری، طلاق و... رخ می‌دهد. دکتر آریان‌پور در کتاب زمینه جامعه‌شناسی می‌گوید:

«خانواده‌هایی که به سرزمین جدیدی کوچ می‌کنند، بیشتر دچار عدم تجانس گروهی می‌شوند و اختلاف دو فرهنگ قبلی و بعدی به ارکان چنین خانواده‌هایی لطمه می‌زند. بیماری‌های روانی نیز در مقیاس وسیع یکی از ثمرات تلخ عدم تجانس زن و مرد و جدایی آنهاست. بدیهی است در هر جامعه‌ای ممکن است، اختلافاتی بین زن و مرد بروز

کند که با درایت و روشن بینی و خیرخواهی اطرافیان، قابل حل و فصل باشد. اما از طرف دیگر نیز ممکن است به ناستواری زناشویی نیز منجر شود.

زناشویی، چون بنای لرزان، هر لحظه در شرف فرو ریختن است و به دنبال آن، ویرانی بنای خانواده که از آن به عنوان طلاق یاد می کنند، برای مرد و زن و کودکان، تبعات مخربی دارد. عواقب زیان بخش طلاق در مورد انواع گوناگون خانواده به درجات متفاوت ظاهر می شوند. زبانی که طلاق به خانواده مستقل می رساند به مراتب، عظیم تر از زبانی است که به خانواده گسترده می زند. زیرا خانواده مستقل که ترکیبی از زن و شوهر و کودک است، بر اثر طلاق، یکسره متلاشی می شود و کودکان بی خانمان رها می شوند. و حال آنکه در خانواده گسترده، اگر طلاق واقع شود، حادثه غم انگیزی نیست و کودکان را کسان مرد یا زن پرورش می دهند.^{۱۲}

ازدواجهای خارج از قاعده و ناهنجار، غالباً چنین سرنوشتی دارند. ازدواجهایی که بر اثر حسابگریها و بانیت منافع اقتصادی صورت می گیرد، ازدواجهایی که صورت داد و ستد به خود می گیرند، پیوندهایی که بر اثر جهل و ناآگاهی صورت می پذیرند، ازدواجهایی که حاصل عشقهای تند و تیز و بی منطق هستند، محکوم به شکست و تلاشی می باشند. در پیوندهای ما حتی در زمان حاضر، اصل تناسب شخصیت، متأسفانه زیاد مورد نظر قرار نمی گیرد. به عبارت دیگر، ملاحظات اقتصادی و موانع فرهنگی و ناآگاهیها و خودبینیها و به طور کلی تضاد و تباین فکری از علل ناستواری زناشویی است.

یکی از زوجین، پیر است و دیگری جوان، یکی فقیر و دیگری غنی، یکی زشت و دیگری زیبا، یکی باسواد و دیگری بی سواد و یکی ضعیف و بیمار و آن دیگری، سالم و شاداب و برهمن قیاس، هریک از این تضادها، سرانجام چون تندبادی سخت و شکستنده،

بنای زندگی خانواده را درهم می‌ریزد.

در داستان مورد تحلیل ما، حادثه‌ترین و دردناکترین آن عیوب که مورد نظر سعدی واقع شده "عدم تناسب سنی" است، دلیل منطقی این قضیه آن است که از دو فرد "زن و شوهر" آن که پیر است، به سوی خمودگی و افتادگی می‌رود و دیگری به سوی کمال سنی و طراوت و شکفتگی. طبیعی است که چنین پیوندی گسسته خواهد شد. سعدی از آنجا که مصلح اجتماعی است و به سلامت جامعه اهمیت می‌دهد، به این قضایا بیشتر و عمیق‌تر می‌اندیشد. در فکر او معیار خوبی‌ها و بدیها، باید سود و زیانی باشد که متوجه فرد یا جامعه می‌شود و عدم سختیت در ازدواج، البته سخنی سخت زیانبار است. در تأیید این مطالب به حکایت دیگر از همین نمونه توجه کنیم:

حکایت: پیرمردی را گفتند: چرا زن نکنی؟ گفت، با پیرزن نام عیسی نباشد.

گفتند: جوانی بخواه، چو مکنّت داری. گفت، مرا که پیرم، با پیرزنان الفت نیست و او

را که جوان است با من که پیرم چه دوستی صورت بیند؟^{۱۱}

در جامعه، نظایر زیادی برای این موضوع مشاهده می‌کنیم. نکته دلنشین حکایت، درایت و واقع بینی پیرمرد است که سعدی آن را در قالب بهترین جملات بیان کرده است.

در واقع اگر همه افراد جامعه، محاسبات را از خود شروع کنند و انصاف از خود دهند

"چنانکه آن پیرمرد داد" هیچ مشکلی در جامعه بروز نمی‌کند.

پندی حکیمانه می‌گوید: "داد از خود بده تا از دادور بی‌نیاز باشی."

آری این محاسبه نفس و متوجه خود بودن، مانند دارویی است که بیماری عجب و

خود پرستی را بهبود می‌بخشد. مرد مسن و معموری که به ازدواج با دختری کم سن و سال

که در حکم دختر اوست، رضا می‌دهد، به یقین، دچار خودخواهی است، او فقط یک

سوی این سکه را می‌بیند و از روی دیگر و مخاطراتش خبر ندارد. در داستان دیگر، باز هم سعدی در باب ازدواج و این بار از وجهی دیگر سخن می‌گوید:

حکایت: فقیهی دختری داشت به غایت زشتروی، به جای زنان رسیده و با وجود جهاز و نعمت، کسی در مناکحت او رغبت نمی‌نمود. فی‌الجمله به حکم ضرورت، عقد و نکاحش باضریبری بستند. آورده‌اند که حکیمی در آن تاریخ از سران‌دیب آمده بود، که دیده‌نابینا روشن همی‌کرد. فقیه را گفتند: داماد را چرا علاج نکنی؟ گفت: ترسم که بینا شود، دختر را طلاق دهد. "شوی زن زشتروی، نابینا به"^{۱۱}

در تحلیل این حکایت و انطباق آن با موازین مردم شناسی، چند نکته قابل بررسی است:

۱. شرایط اقتصادی و موازین فرهنگی موجب شده است تا دختران را خیلی زود به خانه شوهر بفرستند.

۲. سعدی بین چهره زشت زن و چشم نابینای مرد تناسبی ایجاد کرده است که به هر حال تا حدی ضامن دوام خانواده است و به همین سبب است که پدر دختر از درمان چشم داماد خود امتناع می‌ورزد، یعنی به حکم عقل، نابینا ماندن مرد را بر بینا شدنش ترجیح می‌دهد.

۳. بطور ضمنی و جانبی، سعدی این ادعا را اثبات می‌کند که تمکن مالی، حلال بسیاری از مشکلات اجتماعی می‌تواند باشد. مرد ضریر به مکننت پدر زن دل خوش می‌دارد. در حکایت دیگری، سعدی مرز بین جوانی و کهولت را مشخص می‌کند و می‌گوید: هر دوره‌ای از عمر، اقتضای حالتی خاص دارد. در خلال حکایت از جوانی یاد می‌کند که در حلقهٔ صحبت سعدی بوده و بعد تأهل اختیار نموده و چون سعدی، وی را می‌بیند، مشاهده می‌کند که از شور و نشاط جوانی، چیزی در وجود وی نمانده و چون سبب پزیردگی را از او می‌پرسد، می‌گوید: "تا کودکان بیاوردم، دیگر کودکی نکردم"

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازی و ظرافت به جوانان بگذار^{۱۲}
تحلیل حکایت، آن‌که:

۱. هر مرحله، از عمر آدمی، شایسته‌ی حالت و کیفیتی است. آنچه بر پیران، ناشایسته است، از نوجوانان و جوانان عجب نیست.
۲. بهر نسبتی که عضویت فرد در جامعه تثبیت می‌گردد و از حقوق بیشتری بهره می‌گیرد، تکالیف و وظایفی به عهده وی قرار می‌گیرد. جوانی که قید ازدواج را به گردن ننهاده است، هنوز متعلق به خویش است، اما پس از ازدواج، زندگی صورت دیگری دارد.
۳. پس از ازدواج، اداره امور خانواده، تأمین معیشت و سلامت و آموزش فرزندان و... جایی برای نشاط و سبکسری باقی نمی‌گذارد و زندگی انسان در این مرحله مصداق این بیت است:

ای گرفتار و پای بند عیال دگر آسودگی میند خیال

این مقاله را با ایراد قصه‌ای منظوم و کوتاه از سعدی پایان می‌بریم:
آنجا که سعدی به یکی از شورانگیزترین عواطف بشری، یعنی "عشق" اشاره دارد، عشقی که آن را "اصطربلاب اسرار خدا" گفته‌اند و آن تمثیل این است:

حکایت:

جوانی پاکباز و پاکرو بود	که با پاکیزه رویی در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم	به گردابی درافتادند باهم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد	مبادا کاندر این حالت بمیرد
همی گفت از میان موج و تشویر	مرا بگذار و دست یار من گیر ^{۱۳}

یعنی کسی که با تقدیم جان، محبوب را از مرگ می‌رهاند، آخرین درجه، اخلاص و ایثار است و بی‌سبب نیست که آنرا جوهر هستی می‌دانند، یعنی "عشق" را.

استنتاج از مبحث ازدواج:

از آنچه در باب ازدواج و خانواده گذشت، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. خانواده، کوچکترین و ساده‌ترین سازمان اجتماعی است.
۲. این سازمان، مرکب از پدر و مادر و فرزندان است و حیثاً والدین یا وابستگان پیر.
۳. از دیدگاه جامعه‌شناسی، خانواده سه ویژگی عمده دارد:

الف: تولید مثل برای بقای نسل

ب: اقتصاد مشترک و وابستگی افراد خانوار به درآمد خانواده

ج: کانونی برای پرورش فرهنگی و مهارت‌های شغلی

۴. ازدواج مثل هر پدیده اجتماعی دیگر و البته از مهمترین آنها، مراحل مختلفی را پشت سر نهاده، لیکن از عصر سعدی که مورد بحث ما تا به امروز است، بر اثر متابعت از شرع مقدس اسلام، شکل ثابتی داشته و خواهد داشت.
۵. در خلال قصص و تمثیلاتی که از سعدی و گلستان سعدی در این مبحث آوردیم، دیدیم که چگونه با مهارت و توانمندی، عیوب و نقایص و نارسائیهای ازدواج را تصویر کرده است و جا دارد که مردم وطن ما برای سلامت و دوام زندگی خانوادگی، به این مسایل و آثار و تبعات آنها، آشنا باشند.
۶. مهمترین فایده‌ای که از این تحقیق، حاصل شد این که آثار مکتوب بزرگان ما مانند آینه‌های تابناکی هستند که ما خوبی و بدی و زشتی و زیبایی خود را در آنها مشاهده می‌کنیم و برای بهبود اوضاع فردی و اجتماعی و اخلاقی خود از این آثار مدد می‌گیریم....

منابع و ماخذ

۱. هنری ماسه . تحقیق درباره سعدی . ترجمه اردبیلی . ص ۱۷۰
۲. علی دشتی . قلمرو سعدی . به نقل از گنجینه آسیایی ص ۲۷
۳. همان . ص ۲۰۰
۴. محمدعلی فروغی ، مقدمه گلستان ، ص ۱۸ .
۵. گلستان . باب دوم . ص ۲۳
۶. همان . باب دوم ص ۱۳۰
۷. همان . باب پنجم . ص ۱۶۴
۸. همان . باب ششم . ص ۱۷۵
۹. زمینه جامعه‌شناسی . دکتر آریان پور . ص ۴۱۶
۱۰. گلستان . باب ششم . ص ۱۷۷
۱۱. گلستان . باب دوم . ص ۱۳۰
۱۲. گلستان . باب ششم . ص ۱۷۷
۱۳. گلستان . باب پنجم . ص ۱۷۱